

## هویت ملی در ایران و آسیب‌شناسی آن از دیدگاه امام خمینی (س)

یحیی فوزی<sup>۱</sup>

چکیده: نویسنده در این مقاله درصدد برآمده است تا هویت ملی را از نظر امام خمینی بازشناسد، لزوم و ضرورت آن را یادآوری کند، به آسیب‌شناسی آن بپردازد و سرانجام راه‌حل مطرح شده را ارائه نماید.

وی معتقد است که حضرت امام از میان عواملی که برای تعیین هویت ملی معرفی شده‌اند (نژاد، خون، رنگ، سرز جغرافیایی، سیاست، فرهنگ) بر عامل فرهنگی تأکید دارد و هویت اصیل و واقعی را بر فطرت انسانی واحد مبتنی می‌داند. فطرتی که با تربیت اسلامی شکفته می‌شود و انسانی مستقل را به جامعه عرضه می‌کند. نویسنده با بررسی عوامل تاریخی به نحوه افول هویت ملی ایرانیان، از نظر امام، اشاره می‌کند و دو عامل را در آن دخیل می‌داند:

- ۱) شیوع و رواج مدرنیسم در دو سده اخیر که باعث از خود بیگانگی، غریزگی، خودکم‌بینی، گمشدگی و هیچ‌انگاری در جوامع اسلامی و ایران شد.
  - ۲) رویکرد متحجران، رفاه‌طلبان و مرفهان بی‌درد به اسلام و جامعه اسلامی.
- کلیدواژه: هویت ملی، هویت فرهنگی، هویت اسلامی، هویت فطری، از خود بیگانگی، غریزگی، هیچ‌انگاری، عدم استقلال.

دیدگاه‌های مختلفی در مورد عناصر سازنده هویت ملی در ایران وجود دارد. برخی عناصر نژادی و زبانی را مهمترین عناصر سازنده هویت ملت ایران می‌دانند و برخی بر عوامل سیاسی، تاریخی و یا سرزمینی تأکید دارند و از نظر گروهی نیز فرهنگ سازنده هویت ملی ایرانیان است. حال، مسأله این است که دیدگاه امام خمینی را جزء کدامیک از نحله‌های مذکور می‌توان طبقه‌بندی کرد؟ از نظر ایشان کدامیک از عناصر سازنده هویت ملی وزین‌تر هستند؟ و در صورت مشخص شدن آن، آیا می‌توان آسیب‌های آن را بازشناخت و تعیین کرد یا نه.

Email: yahyafozi@yahoo.com

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۴/۱/۲۱ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۴/۲/۱۳ مورد تأیید قرار گرفت.

## ماهیت هویت ملی در ایران از دیدگاه امام خمینی

در بررسی سخنان و تحلیل محتوای سخنرانیها در دست‌نوشته‌های امام خمینی در مورد «هویت»<sup>۱</sup> مستقیماً به واژه‌هایی همچون «هویت ایرانی - اسلامی»، «هویت اسلامی» اشاره شده است و این واژه به شکل غیرمستقیم به طور گسترده‌ای در ادبیات مورد استفاده ایشان به کار گرفته شده است. در این ارتباط، به کارگیری مفاهیمی همچون «ما» (در مقابل «دیگری») و یا مفهوم «خود»، «خودی»، «شرقی»، «ایرانی»، «اسلامی» و... بسیار دیده می‌شود که همگی دلالت بر نوع نگرش وی به هویت ملی در ایران دارد. به طوری که می‌توان گفت محور اصلی مبارزات امام خمینی، تلاش برای احیای این هویت و تلاش برای بازگشت به این هویت در ایران می‌باشد.

امام خمینی شناخت و احیای هویت ملی را رمز استقلال و قدرت کشور و مانعی در راه گسترش سلطه قدرتهای جهانی می‌داند. وی همواره تأکید دارد:

«هیچ نحو استقلالی حاصل نمی‌شود، الا اینکه ما خودمان را بشناسیم» [صحیفه امام ج ۱۰: ۲۲۹].

آنچه از محتوای سخنان امام خمینی می‌توان دریافت این است که منظور ایشان از این «خود» نوعی «خود فرهنگی» است که مرکزیت آن را یک فرهنگ اسلامی - انسانی تشکیل می‌دهد. وقتی ایشان از شرق سخن می‌گویند، در واقع، شرق را منشأ فرهنگ اسلامی می‌داند و معتقد است:

شرق یک فرهنگ اسلامی دارد که بلندترین فرهنگ متمدنی‌ترین فرهنگ است. با این فرهنگ اسلامی باید تمام احتیاجاتش را اصلاح کند، و دستش را پیش غرب دراز نکند [صحیفه امام ج ۱۰: ۳۸۵].

در جای دیگر می‌گوید:

مکتب بزرگ اسلام که... در شرق است، شرق او را گم کرده است. تا این مکتب را پیدا نکنند شرق و تفهیم مکتبش چه است و خودش چه است و خودش هم یک موجودی است و کشورش هم یک کشوری است، نمی‌تواند مقابله کند با غرب. [صحیفه امام ج ۱۲: ۱۰۹].

وقتی امام خمینی از ایرانی و فرهنگ او سخن می‌گوید، منظور وی نوعی فرهنگ نژادی و قومی نیست و معتقد است: «یک نقطه را می‌خواهیم و آن اسلام است» [صحیفه امام ج ۷: ۳۹۸]. وی برخی از اجزای ملیت ایرانی را «گبریت» می‌داند و آن را تأیید نمی‌کند [صحیفه امام ج ۱۰: ۱۲۳]. از

۱. برای آشنایی با اصطلاح هویت (Identity) ر. ک: [Kuper; Bergatta]؛ و نیز گیدنز (۱۳۷۸).

نظر ایشان ایران به عنوان یک زادگاه محترم است و ملیت را در حدود اسلام قابل قبول می‌دانند، اما اساس را اسلام ذکر می‌کند [صحیفه امام ج ۱۳: ۱۶۸] و می‌افزاید: «ملی به معنای صحیحش، نه آنچه امروز در مقابل اسلام عرض اندام می‌کند». [صحیفه امام ج ۲۱: ۴۳۰] بر این اساس منظور وی از فرهنگ ایرانی در واقع فرهنگ ایرانی - اسلامی است که دارای صبغه اسلامی - انسانی است.

با استفاده از بیانات استاد مرتضی مطهری (که امام آثار وی را مورد تأیید قرار می‌داد) می‌توان دیدگاه امام خمینی را در این مورد آشکارتر ساخت. به گفته مطهری، ملی‌گرایی و ناسیونالیسم هنگامی مورد تأیید اسلام است که مبتنی بر هویت واقعی افراد انسانی، یعنی هویت فرهنگی آنها باشد و تنها در این معناست که اسلام طرفدار ناسیونالیسم به مفهوم فرهنگی آن است نه مخالف آن. آنچه اسلام با آن مخالف است ناسیونالیسم به مفهوم نژادی و نژادپرستی است. از نظر شهید مطهری تأکید بر ناسیونالیسم، مبتنی بر عناصر غیر فرهنگی، از چند جهت مخدوش است. زیرا بر نوعی نظریه درباره انسان و درباره مواد و اصول فرهنگ انسان - یعنی فلسفه، علم، هنر، اخلاق و غیره - مبتنی است که هر دو مخدوش است.

زیرا در آن، درباره انسان، این چنین فرض شده که انسان در ذات خود (از نظر فکری - اینکه جهان را چگونه ببیند و چگونه درک کند و از نظر عاطفی و پویندگی یعنی اینکه چه بخواهد و چه مسیری را طی کند و به سوی چه مقصدی حرکت کند) از هر محتوا و شکلی ولو بالقوه خالی است. نسبتش به همه اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و راهها و مقصدها علی‌السویه است. ظرفی است خالی، بی‌شکل، بی‌رنگ، در همه چیز تابع مظلوف خود. «خودی» خود را و شخصیت خود را و راه و مقصد خود را از مظلوف خود می‌گیرد. مظلوف او هر شکل و هر شخصیت و هر راه و هر مقصدی به او بدهد، می‌گیرد. مظلوف او - و در حقیقت اولین مظلوف او - هر شکل و هر رنگ و هر کیفیت و هر راه و هر مقصد و هر شخصیت که به او بدهد شکل واقعی و رنگ واقعی و شخصیت واقعی و راه و مقصد واقعی او همان است. زیرا «خوده» او با این مظلوف قوام یافته است و هر چه بعداً به او داده شود که بخواهد آن شخصیت و آن رنگ و شکل را از او بگیرد، عاریتی است و بیگانه با او. زیرا بر ضد اولین شخصیت ساخته شده او به دست

تصادفی تاریخ است. این نظریه ملهم از نظریه اصالة الاجتماعی محض است

که بطلان آن واضح است [مطهری بی تا: ۵۰-۳۴۷].

به عقیده مطهری، درباره انسان، چه از نظر فلسفی و چه از نظر اسلامی، نمی‌توان بدین گونه داوری کرد، زیرا که انسان دارای هویت ذاتی است که هویت اصلی او را تشکیل می‌دهد و باید در صدد بود تا آن را احیا کرد. مطهری می‌افزاید:

انسان به حکم نوعیت خاص خود، ولو بالقوه، شخصیت معین و راه و مقصد معین دارد که قائم به فطرت خدایی او است، و «خود» واقعی او را آن فطرت تعیین می‌کند. مسخ شدن و نشدن انسان را، با ملاکهای فطری و نوعی انسان می‌توان سنجید، نه با ملاکهای تاریخی. هر تعلیم و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان سازگار باشد و پرورش دهنده آن باشد، آن فرهنگ، اصیل است. هر چند اولین فرهنگی نباشد که شرایط تاریخ به او تحمیل کرده است و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان سازگار باشد، بیگانه با او است و نوعی مسخ و تغییر هویت واقعی او، و تبدیل «خود» به «ناخود» است. هر چند زاده تاریخ مکی او باشد. مثلاً اندیشه ثنویت و تقدیس آتش، مسخ انسانیت ایرانی است، هر چند زاده تاریخ او شمرده شود. اما توحید و بیگانه پرستی و طردپرستش هر چه غیر خدا است، بازگشت او به هویت واقعی انسانی او است. ولو زاده مرز و بوم خود او نباشد [مطهری بی تا: ۳۴۸].

به گفته وی نوعیت انسان مسیر روح جمعی را تعیین می‌کند و تکیه گاه روح جمعی، روح فردی است و از آنجا که روح فردی نیز به فطرت انسانی انسان متکی است و دارای ذات و طبیعت و ماهیت بیگانه است جوامع نیز می‌توانند با تأثیرپذیری از روح واحد فردی، یعنی فطرت انسانی، هویت و روح واحدی پیدا کنند و جامعه‌ها و تمدنها و فرهنگها و روحهای جمعی حاکم بر جامعه ما با همه اختلاف شکلها و رنگها، نهایتاً، رنگ نوعیت انسانی را دارند و دارای ماهیتی غیر انسانی نیستند. از نظر مطهری، تعلیمات اسلامی برای ادیان آسمانی نوعیت واحد قائل است.

اساس این تعلیمات بر وحدت نوعی جامعه‌ها مبتنی است و اگر جامعه‌ها انواع متعدد داشتند، مقصد کمالی و راه وصول به آن مقصد، متعدد و متکثر بود و قهرأ ماهیت ادیان نیز مختلف و متعدد می‌گشت و از وحدت خارج می‌شد. قرآن کریم با اصرار و ابرام این مطلب را تأکید می‌کند که دین در همه منطقه‌ها و جامعه‌ها و در همه دوره‌ها و زمانها، یکی بیش نیست. از نظر قرآن،

ادیان (به صورت جمع) وجود ندارد، بلکه دین (به صورت مفرد) حقانیت دارد. همه پیامبران به یک دین و یک راه و یک مقصد اصلی دعوت کرده‌اند.

وی سپس از این بحث نتیجه می‌گیرد که از آنجا که انسانها دارای هویت واحدی بر اساس فطرت خود هستند، جوامع نیز می‌توانند هویت واحد یابند و جامعه‌ها و تمدنها و فرهنگها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن، و در نهایت امر، در یکدیگر ادغام شدن سیر کنند. در این صورت، آینده جوامع انسانی، جامعه جهانی واحد تکامل یافته است که در آن همه ارزشهای امکانی انسانیت به فعلیت می‌رسد و انسان به کمال حقیقی و سعادت واقعی خود، و سرانجام به انسانیت اصیل خود، خواهد رسید.

بر این اساس «مرز کشور اسلامی عقیده است نه حدود جغرافیایی یا قراردادی» و اسلام اصل اشعاعات قومی را از اینکه در تکوین جامعه نقش مؤثر داشته باشد، ملغی ساخته است. عامل اصلی این اشعاعات دو چیز است: یکی زندگی ابتدایی قبیله‌ای که بر اساس رابطه نسلی است و دیگری اختلاف منطقه جغرافیایی. اینها عوامل اصلی اشعاع نوع انسانی به ملیتها و قبیله‌ها و منشأ اختلاف زبانها و رنگهاست. همین دو عامل در مرحله بعد سبب شده‌اند که هر قومی سرزمینی را به خود اختصاص دهد و نام میهن روی آن نهد و به دفاع از آن همت گمارد.

بنابراین، مطهری اعتقاد دارد که هویت واقعی جوامع با تأثیرپذیری از هویت واقعی فطری افراد، نوعی هویت معطوف به فطرت است که آن هویتی اصیل و واقعی است و باید برای بازگشت به آن هویت اصلی فطری در همه جوامع تلاش کرد تا بتوان در نهایت هویتی جهانی و واحد را مبتنی بر فطرت انسانی شکل داد.

بر این اساس مطهری علی‌رغم اعتقاد به هویتی واقعی برای جوامع، از آنجا که هویت واقعی را مبتنی بر فطرت می‌داند از امکان ظهور هویت واحد همه جوامع دفاع می‌کند و هویت‌های مبتنی بر جغرافیا، نژاد و زبان را اموری غیر واقعی می‌داند و معتقد است که اسلام از هویت جمعی مبتنی بر فطرت انسانی دفاع می‌کند.

به نظر می‌رسد این نوع نگرش به جامعه، ملت، و هویت ملی از سوی امام خمینی نیز مورد تأکید است. یعنی امام خمینی نیز جوامع و ملت‌ها را به عنوان مرکب‌های حقیقی و طبیعی به رسمیت می‌شناسد، اما هویت واقعی و اصلی آنان را نه مبتنی بر نژاد، زبان و... بلکه مبتنی بر فطرت انسانی می‌داند و معتقد است که واحدهای جمعی می‌توانند با احیای هویت فطری انسانی، هویت اصیل

خود را بازیابند و در آن صورت واحدهای جمعی مصداق کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت خواهند بود؛ یعنی در عین تنوع در ظواهر از روح واحدی برخوردار خواهند بود. این نوع نگرش به جامعه و رابطه فرد و جمع متأثر از دیدگاه فلسفی وحدت وجودی ایشان است. بنابراین به نظر می‌رسد در دیدگاه امام خمینی عنصر اصلی و کلیدی هویت فرهنگی ایرانیان، فرهنگ اصیل اسلامی است که به نظر وی فرهنگی انسانی، سالم و مستقل است و توانایی ساختن انسانهایی مستقل و کشوری قدرتمند را دارد. وی، نتیجه احیای یک هویت فرهنگی اصیل را ساختن «انسان» می‌داند. امام با اشاره به تلاش استعمارگران می‌فرماید:

*آنها کوشش کرده‌اند که فرهنگ ما را استعماری کنند... نگذارند انسان پیدا بشود آنها از انسان می‌ترسند» [صحیفه امام ج ۷: ۵۷].*

و بر این باورند که بازگشت به فرهنگ اصیل اسلامی می‌تواند به رشد انسان دارای تفکر و مستقل کمک کند که این امر زمینه استقلال کشور را فراهم می‌آورد.

بر این اساس، امام خمینی با اعتقاد به وجود هویتی ذاتی برای انسان که همان هویت فطری اوست، معتقد است از آنجا که جامعه مجموعه‌ای از انسانهاست این هویت‌های فردی مسیر هویت جمعی را شکل می‌دهند و بنابراین هویت واقعی جوامع نیز متأثر از هویت اصیل انسانی و هویت فطری است که باید برای احیای آن کوشید.

به نظر ایشان این هویت فطری که متأثر از خلقت انسان و دمیدن روح الهی در انسان است، زمینه شکوفا شدن صفات خدایی در انسان و یا شکوفا شدن انسانیت انسان را که همان جوهره روح خدایی در وی است، فراهم می‌سازد. بنابراین، فطرت انسانی ظرف هویتی وی است که ظهور وی در جامعه، هویت جامعه را شکل می‌دهد. از نظر ایشان انسان باید در پی به فعلیت رساندن هویت الهی خود باشد و این کار را از طریق به ظهور رساندن استعدادها موجود در درون خود انجام دهد. شرط رسیدن به چنین فعلیتی تربیت انسان بر اساس ارزشها و تعالیم اسلامی است. به نظر وی «تمام کوشش انبیا برای این بوده است که انسان را بسازند» [صحیفه امام ج ۹: ۱۱] و «برگرداند به همان جهت توحیدی الهی» [صحیفه امام ج ۱۳: ۱۷۴] و همین هدف را در جامعه نیز دنبال می‌کند؛ یعنی احیای هویت فطری انسانها در جامعه.

بر این اساس ایشان عناصر غیر فطری همچون نژاد، خون، رنگ، سیاست و جغرافیا را عناصر قابل توجهی در شکل دادن به هویت اصلی و اصیل جوامع نمی‌دانند و حداکثر از آنها به عنوان

عناصر شناسایی جوامع و عناصر تفکیک کننده صوری جوامع یاد می‌کند. حضرت امام عمدتاً فرهنگ را، که مبتنی بر ایجاد هستی‌شناسی، جهان‌بینی و انسان‌شناسی خاصی است، عنصر تعیین کننده هویت اصیل و واقعی می‌داند و البته هویت واقعی را نیز بر فرهنگ واقعی مبتنی می‌داند که همان فرهنگ انسانی است و بر این باور است که فرهنگ انسانی نیز از فطرت نشأت می‌گیرد. بنابراین، فرهنگ توحیدی الهی با سرشت انسانها هماهنگی لازم را دارد.

ایشان در مورد عناصر هویتی ایران معتقد است که ایران به عنوان جزئی از فرهنگ شرقی دارای فرهنگی الهی و دینی است که بر اساس اعتقاد به توحید شکل گرفته است. هر چند برخی انحرافات آن را مسخ کرده و از مسیر خود خارج نموده است. وی زرتشت را پیامبر الهی می‌داند که پیام وی پیامی توحیدی است و فرهنگ ایرانی را تحت تأثیر قرار داده است. ولی این آیین در زمان ساسانیان و با تحریفات مغان زرتشتی، منحرف شد و زمینه را برای انحراف هویتی ایرانیان فراهم آورد که همین امر موجب زوال حکومت ساسانی گردید و این سلسله به آسانی توسط اعراب مسلمان از هم فروپاشید. ورود اسلام به ایران موجب شد که دوباره بین عناصر هویتی اصیل ایرانیان با عناصر اسلامی پیوند برقرار شود و هویت توحیدی ایرانیان مجدداً بازسازی گردد و به این ترتیب، ایرانیان مسلمان با محوریت ارزشهای توحیدی به بازسازی و پیرایش اعتقادات قبلی خود از یکسو و برخی اعتقادات عربی متأثر از سلطه اعراب و بیگانه از اسلام پردازند و با پذیرش تشیع در ایران این هویت از خلوص و ویژگی منحصر به فردی برخوردار شود، به طوری که در نهایت، هویت ایرانی، هویتی اسلامی - ایرانی - شیعی شود که محوریت آن را ارزشهای توحیدی تشکیل می‌دهد.

با ورود غرب به ایران، این هویت ایرانی اسلامی توسط فرهنگ قدرتمند غربی به چالش کشیده شد و برخی عناصر انسانی آن که با فطرت گرایی ایرانیان مسلمان تضاد و تناقضی نداشت جذب گردید و با عناصر مغایر با ارزشهای اسلامی به چالش برخاست که مهمترین چالش در دو قرن اخیر بوده است.

بنابراین، اگر محوریت هویت ایرانیان را هویتی انسانی مبتنی بر فطرت الهی بدانیم می‌توان گفت این هویت با تأکید بر ارزشهای الهی اسلامی و شیعی به جذب عناصر مختلفی از فرهنگ ایران باستان، اعراب و غرب پرداخته و در عین حال در مقابل عناصر مختلفی از این فرهنگها مقاومت نشان داده و در واقع هویت مستقلی را برای ایرانیان خلق کرده است که از نظر امام خمینی

احیای این فرهنگ مستقل می‌تواند به احیای ایرانی مستقل نیرومند و با ارزشهای انسانی و فطری بینجامد که قابلیت تلفیق با هویت‌های انسانی جوامع دیگر را نیز دارا خواهد بود و در نهایت می‌تواند جانمایه امت واحده و جامعه جهانی انسانی را فراهم سازد.

### آسیب‌شناسی هویت‌ملّی در ایران از دیدگاه امام خمینی

امام خمینی بعد از انقلاب همواره در سخنان خود به تبیین وضعیت موجود هویت ملّی که آن را هویتی فرهنگی می‌دانست، می‌پرداخت و از آن به‌عنوان یک حوزه استراتژیک در تحولات آینده کشور یاد می‌کرد. ایشان همواره از دو آسیب بزرگ در حوزه فرهنگ یاد می‌کرد که از یکسو به‌وسیله غربگرایان و از سوی دیگر توسط متحجرین بر فرهنگ کشور، و در نتیجه، بر هویت ملّی وارد می‌آمد. وی در این راستا، اقدامات انجام شده در رژیم گذشته برای تحول در حوزه فرهنگ را یادآور شده و آن را موجب انحراف فرهنگ کشور از وضعیت طبیعی خود می‌دانست. این انتقادات ایشان عمدتاً متوجه برنامه مدرنیزاسیونی بود که در حوزه‌های مختلف، از جمله حوزه فرهنگی، در دوران پهلوی دوم در کشور آغاز شد. این برنامه مدرنیزاسیون که به شدت متأثر از مکتب مدرنیزاسیون در امریکا بود قرائت خاصی از مدرنیزاسیون را مطرح می‌کرد که بر اساس آن تحول در فرهنگ، ارزشها و باورهای بومی به‌عنوان فرهنگ سنتی و جایگزین کردن فرهنگ غرب تحت عنوان فرهنگ مدرن را در اولویت قرار می‌داد و معتقد بود که تحول در حوزه فرهنگی جامعه سنتی، مقدمه هرگونه تحول در حوزه‌های دیگر از جمله حوزه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود.<sup>۱</sup> این مدرنیزاسیون فرهنگی با کمک‌های مالی امریکا به ایران و با ابزارهایی همچون مبادلات فرهنگی با غرب، اعزام دانشجویان به خارج و... آغاز شد و در دهه ۴۰ در قالب اصول انقلاب سفید، و سپس به‌وسیله حزب رستاخیز دنبال گردید و به تبع آن، اتخاذ سیاست مذهب‌زدایی، اعمال محدودیت برای مذهب‌یون، به‌کارگیری نیروهای بهایی، یهودی و لائیک در مصادر قدرت، گسترش رفتارهای فرهنگی غیرمتعارف در جامعه مذهبی ایران (مانند استفاده از روابط آزادانه زن و مرد، روابط جنسی آزاد، پوشاک غربی، مصرف نوشابه الکلی، استفاده از موسیقی و هنر غربی و...) ترویج شد. در این دوران نفی سنتها و نهادها و ارزشهای بومی و مذهبی

۱. برای آشنایی با مکتب مدرنیزاسیون ر. ک: [Webster 1990; Randall 1991].



به‌عنوان ارزشهای عقب‌مانده‌ای که سرچشمهٔ حقارت ملی محسوب می‌شدند مطرح شد و در کنار آن گسترش آداب و سنن غربی و یا باستانی ایران که مغایرتی با فرهنگ غرب نداشت ترویج گردید<sup>۱</sup> که این اقدامات موجب شد تا فرهنگ بومی کشور و به تبع آن هویت فرهنگی کشور به شدت دستخوش تحولاتی گردد و از وضعیت واقعی خود فاصله گیرد. این اقدامات باعث شد اسلامگرایان واکنشی سخت نشان دهند. اصولاً تأکید بر اهمیت اصلاحات فرهنگی در روند کلی اصلاحات، از جمله وجوه مشترک هواداران مکتب مدرنیزاسیون و اسلامگرایان است. هر دو معتقدند تحول در ارزشها و باورها که مجموعاً بخشی از فرهنگ انسانها را تشکیل می‌دهد نقش مهمی در اصلاح اجتماعی دارد و این تحول، انسانهای جدیدی به وجود می‌آورد که برخی نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون از آن تحت عنوان انسان مدرن یاد کرده‌اند [ر.ک: Inkeles 1979]. این تأکید مشترک بر حوزه فرهنگ به این معنی نیست که هر دو جریان فکری، فرهنگ مشترکی را عامل اصلاح بدانند، بلکه نشان‌دهنده آن است که هر دو جریان، صحنهٔ منازعه اصلی با رقیب را عرصهٔ فرهنگی تصور می‌کنند. مدرنیستها بر ضرورت تحول فرهنگ سنتی به مدرن و یا استفاده ابزاری از فرهنگ مذهبی تأکید دارند و در مقابل اسلامگرایان از تحول فرهنگ غیر اسلامی به اسلامی سخن می‌گویند. امام خمینی در این باره معتقد است: «باید کوشش کنید... فرهنگ اسلامی- انسانی را جایگزین کنید» [صحیفه امام ج ۲: ۳۴۶].

بر این اساس، امام خمینی ضمن اشاره به پیشینهٔ تاریخی تحولات ایجاد شده در حوزه فرهنگی در ایران، خاطر نشان می‌کند که حوزه فرهنگ با آفت غریزدگی مواجه بوده است که این امر ضایعات جبران‌ناپذیر را بر آن وارد آورده است و باید با نقد فرهنگ به زدودن این ضایعات پرداخت. امام خمینی عملکرد غریزده‌ها را در دوران پهلوی در حوزه فرهنگ یک انحراف تاریخی می‌داند و اعلام کرد که استعمارگران با ایجاد تحول فرهنگی و وابسته کردن فرهنگ کشور، موجب وابستگی کشور، ضعف اراده و باور ملی و عقب ماندگی کشور شدند و در ادامه گفت: «تا حالا ما همه چیزمان را تقریباً باید بگوییم غربی بود... بر همهٔ ماست که از این غریزدگی بیرون بیاییم افکارمان را عوض بکنیم... وضعیت فرهنگمان عوض بشود.» [صحیفه امام ج ۹: ۵۰۱].

۱. برای بررسی ابعاد تحولات فرهنگی در این ر. ک: [فوزی ۱۳۷۸].

وی ضمن تأکید بر ابعاد این سلطه استعماری که از آن تحت عنوان «سلطه فرهنگی» یاد می‌کرد اعتقاد داشت که این روند به وابستگی فکری و درونی منجر می‌شود که سایر وابستگیها از آن سرچشمه می‌گیرد و بر این باور بود که تا استقلال فکری برای ملتی حاصل نشود استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد [صحیفه امام ج ۱۲: ۳۱۹]. وی پیامد این وابستگی فکری و سلطه فرهنگی را این می‌داند که «گمان می‌کنند همه چیز از غرب [است] و ما در همه ابعاد فقیر هستیم و باید از خارج وارد کنیم» [صحیفه امام ج ۱۰: ۷۹].

ایشان وابستگی فکری را موجب «از خود بیگانگی» و «غریزدگی» می‌دانست که هر دو ریشه در جهل به استعدادهای فعلی خود و ناآگاهی نسبت به هویت فرهنگی، میراث تاریخی و پشتوانه شخصیت ریشه‌دار تاریخی خویش دارد. به نظر وی آنچه استعمارگران با ملل تحت سلطه و عقب‌نگه داشته شده انجام داده‌اند و می‌دهند تزییق و ترویج بی‌هویتی فرهنگی، بی‌ریشگی تاریخی، فقر و نیازمندی به دیگران است. سخنان امام در سالهای اول پیروزی عمدتاً تلاشی برای تعیین ابعاد این وابستگی فرهنگی و مبارزه برای رفع آن بود و در این راستا خروج از غریزدگی را مهمترین قدم در راه احیای هویت خود می‌دانست و اینگونه می‌فرمود:

باید خودمان را پیدا کنیم. شرق باید در غرب را ببندد؛ در غرب را به روی خودش ببندد. تا غرب راه به اینجا دارد، شما به استقلال خودتان نمی‌رسید. و تا این غریزدهایی که در همه جا موجودند از این مملکت نروند یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید. اینها نمی‌گذارند، ما باید خودمان را پیدا کنیم تا بتوانیم سرپای خودمان بایستیم و بفهمیم ما هم موجودی هستیم. [صحیفه امام ج ۱۰: ۳۹۰-۳۹۱].

امام خمینی با درک و لمس خودباختگی به عنوان بزرگترین خطر برای هویت ملی در جامعه اسلامی ایران و تمام مسلمانان جهان، به کرات در نوشته‌ها و گفته‌های خود نسبت به آن هشدار دادند. ایشان خودبیگانگی و هویت زدایی را نقشه غرب و استکبار جهانی می‌دانست که برای تأمین مقاصد خویش و زیر سلطه کشیدن مستضعفان جهان، راهی بهتر از هجوم به فرهنگ این کشورها نیافتند. به نظر ایشان خودباختگی در برابر پیشرفتهای غرب باعث ضعف نفوس و یأس مسلمین شد و این یأس و ناامیدی در تمام ارکان زندگی فردی و اجتماعی آنان نفوذ کرد و آنان را از ابتکار عمل بازداشت. امام با اشاره به پیشرفت علمی و صنعتی غرب که با غارت ملل آسیا و

آفریقا به دست آمده است و بعضی در اوج خود باختگی با کنار گذاشتن فکر و عقیده خود در صدد دستیابی به آن هستند و حتی احتمال خطا را برای اجنبیها متصور نمی‌شوند، می‌گویند:

همینکه اسم مستشار امریکائی روی یک کسی آمد دیگر برای او این زمامداران بیهوش و خودسر ما خطا و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی‌شوند این بیدادگران خود پسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی توسعه‌ای بی‌پایان به فرهنگ ما داده به جرم آنکه به گفته اینان لغت اجنبی است از کشور می‌خواهند بیرون کنند لکن اختیار یک کشور را به دست مشتی اجانب می‌گذارند و آن را با کمال بی‌شرمی قدم اصلاحی می‌دانند این را جز بی‌هوشی یا خیانتکاری می‌توان نامید؟ [کشف اسرار: ۸۲].

از دیدگاه امام وابستگی فکری و درونی بزرگترین وابستگی ملل مستضعف به غرب و هویت غربی است. این وابستگی یا «عوض شدن فکر» باعث خود کم‌بینی و عدم باور به خود می‌شود.

بالا تر فاجعه‌ای که برای این ملت اتفاق افتاده است در این ظرفهای طولانی، این است که فکرشان عوض شده است. یک فکر غربی شده است فکرشان، توجهشان همه به این است که ما خودمان چیزی نداریم، از خارج باید بیاید. اینها باید علاج بشود، به آنها فهمانده بشود که ما خودمان همه چیز داریم، غرب به ما محتاج است، نه ما به او... اشخاصی که با قلم و قدم خودشان غربی فکر می‌کردند و دعوت به غرب می‌کردند به خود بیایند و دعوت بکنند به آن چیزهایی که ما داریم، ما همه چیز داریم. فرهنگ ما، فرهنگ غنی است. مملکت ما مملکت غنی است. منتها نگذاشتند که این امور تحقق پیدا بکنند. [صحیفه امام ج ۱۰: ۷۶۷].

امام بر این باور است که شرق در عصر جدید و در برخورد با تمدن غرب اعتماد به نفس خود را از دست داده و به نوعی «هیچ‌انگاری خود» رسیده است و در نتیجه فراموشی هویت شرقی و جایگزینی «غیره» و بیگانه که همان غرب باشد راه خود را گم کرده است. ایشان می‌گویند:

این گمشده خودتان را پیدا کنید گمشده شما خودتان هستید شرق خودش را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا بکند [صحیفه امام ج ۱۲: ۷].

ایشان در ریشه‌یابی گمشدگی و تعیین مثال و مصداق آن به مسأله غربزدگی اشاره می‌کند و در تعریف غربزدگی و توصیف غربزدگان از واژه قبله که مبین جهت‌گیری آنان است استفاده می‌کند

و می‌گوید: «هر قصه‌ای که پیش می‌آید، قبله‌شان غرب است» [صحیفه امام ج ۹: ۳۷۷] و یا «توجهشان به غرب است، توجهشان به اجانب است، قبله‌شان غرب است، رو به غرب توجه دارند، اینها در ظلمات فرو رفته‌اند، اولیائشان هم طاغوت است.» [صحیفه امام ج ۹: ۶۶۰].

امام خمینی از آنانی که هویت اصیل خویش را گم کرده و مثل غرب شدن و در راه غرب گام نهادن و تقلید از آنان در تمامی امور زندگی را در کانون توجه خود قرار داده‌اند به عنوان افرادی یاد می‌کند که غرب را قبله‌گاه خود قرار داده و بدان سمت حرکت می‌کنند و در حال پرستش غرب هستند.

پیشرفتهای فنی و تکنولوژیکی غرب در عرصه رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی در خدمت اهداف استعماری با هدف مقلد نگاه داشتن «غیرها» (غیر غربی‌ها) و مقلد نگاه داشتن «خود» به کار گرفته شد. یکی از نتایج این سیاست استعماری وابسته شدن تعلیم و تربیت ما به آنها بوده است. در این زمینه امام می‌فرماید:

این معنا که با تبلیغات به ما تحمیل شده - تبلیغات دامنه‌داری که در چند قرن کردند و اخیراً زیاد شده است - که خودتان هیچ چیز نیستید و هر چه هست آن شرق و غرب است. به جوانهای ما این را تحمیل کردند. این جوانهای ما این جوانهای گول خورده‌ما، خودشان را گم کردند. الآن خودشان، خودشان نیستند. مغز اینها شده بک مغز شرقی یا بیک مغز غربی. بیش از این نمی‌توانند ادراک کنند، نمی‌توانند بفهمند، که ما هم خودمان کشوری هستیم؛ ما هم خودمان باید استقلالی داشته باشیم؛ و ما خودمان هم فرهنگی باید داشته باشیم؛ و فرهنگ ما فرهنگ غنی است، نمی‌توانند اینها ادراک کنند. و این برای این است که این قدر از بچه این قدری که توی جامعه آمده است، در ظرف این ۵۰ سال و پنجاه و چند سالی که ما شاهدش بودیم، این بچه کوچک تا آن آخر، تمام تعلیم و تربیتش تعلیم و تربیت فرهنگ خارجی بوده. فرهنگ از خودمان نبوده، تعلیم و تربیت این بوده، وابستگی بوده. مغزهای این بچه‌های ما را از کوچکی وابسته تربیت کرده‌اند تا رسیده‌اند به جوانها که حالا می‌بینید که همین جوانها نمی‌توانند تفکر کنند که ما خودمان آدمیم. می‌گویند حتماً باید یا وابسته به مثلاً فلان مملکت باشیم، یا وابسته به فلان مملکت. [صحیفه امام ج ۱۰: ۵۲، ۵۳].

حضرت امام نقطه شروع سیرِ طریقِ خودبیاختگی را گم کردن اسلام می‌داند. اسلام را از خاصیت اصلی و کارکرد واقعی خود جدا نمودن، انفکاک بین سیاست و اسلام و عدم حج واقعی را نشانه گم کردن اسلام می‌داند. ایشان در این زمینه چنین سخن می‌گویند:

مسلمین باید اسلام را پیدا کنند. اسلام از دستشان فرار کرده بود. ما الآن اسلام را نمی‌دانیم چیست. این قدر به مغز ما خوانده است این غرب و این جنایتکارها، که اسلام را ما گمش کردیم. تا اسلام را پیدا نکنید نمی‌توانید اصلاح بشوید. از آن مرکز، که کعبه معظمه است و مرکز اجتماع مسلمین است در هر سال، گرفته تا آخر بلاد مسلمین، اسلام گم است پیششان، نمی‌دانند چیست. و لهذا مسلمین جمع می‌شوند در مکه معظمه، در یک محلی که خدای تبارک و تعالی آن محل را قرار داده برای اجتماع مسلمین، اجتماع معنوی مسلمین جمع می‌شوند و نمی‌دانند چه می‌کنند؛ استفاده اسلامی از آن نمی‌کنند یک همچو مرکز سیاسی را متبدلش کردند به یک اموری که اصلاً غفلت از همه مسائل مسلمین [است]. باید اسلام را پیدایش کنند. مسلمین اگر حج را پیدا کنند. آن سیامتی که در حج بکار رفته است از طرف اسلام، همان را پیدا کنند، کافی است برای اینکه استقلال خودشان را پیدا بکنند، ولی مع الأسف ما گم کردیم اسلام را. آن اسلامی که الآن دست ماست بکلی از سیاست جدایش کردند؛ سرش را بردند. آن چیزی که اصل مطلب است از آن بردند و جدا کردند، و مابقیش را دست ما دادند. همان ما را به این روز نشانده است که ما نمی‌شناسیم سر اسلام را، ما نمی‌شناسیم. ما تا پیدا نکنیم اسلام را، تا همه مسلمین پیدا نکنند اسلام را، نمی‌توانند به متحد خودشان برسند [صحیفه امام ج ۱۰: ۴۴۸-۴۴۹].

ابزارهای اعمال سیاست بی‌هویت کردن «ما» که خواست و آرزوی غرب بوده توسط ملتها و کشورهای شرق و اسلامی مهیا شده است. هیچ‌انگاری خود، ایجاد بدبینی نسبت به خود، عدم باور خود، خود کم‌بینی، ضعف نفس، یأس از خود و گم‌گشتگی، زمینه‌های بی‌هویتی، مرعوب شدن در مقابل غرب، «غیر» را عین «خود» پنداشتن و ایجاد خود کاذب را فراهم آورده است. رسانه‌ها و به‌خصوص تلویزیون یکی از مهمترین ابزارهای اشاعه بدگمانی به فرهنگ خودی در خدمت استعمارگران بوده است. حضرت امام در این رابطه خاطر نشان کردند:

رادیو و تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تاترها از ابزارهای مؤثر تباهی و تخدیر ملتها، خصوصاً نسل جوان بوده است. در این صد سال اخیر بویژه نیمه دوم آن چه نقشه‌های بزرگی از این ابزار، چه در تبلیغ ضداسلام و ضد روحانیت خدمتگزار، و چه در تبلیغ استعمارگران غرب و شرق، کشیده شد و از آنها برای درست کردن بازار کالاها خصوصاً تجملی و تزئینی از هر قماش، از تقلید در ساختمانها و تزئینات و تجملات آنها و تقلید در اجناس نوشیدنی و پوشیدنی و در فرم آنها استفاده کردند، به طوری که افتخار بزرگ فرهنگی مآب بودن در تمام شئون زندگی از رفتار و گفتار و پوشش و فرم آن بویژه در خانمهای مرفه یا نیمه مرفه بود، و در آداب معاشرت و کیفیت حرف زدن و بکار بردن لغات غربی در گفتار و نوشتار به صورتی بود که فهم آن برای بیشتر مردم غیرممکن، و برای همردیفان نیز مشکل می‌نمود! فیلمهای تلویزیون از فرآورده‌های غرب یا شرق بود که طبقه جوان زن و مرد را از مسیر عادی زندگی و کار و صنعت و تولید و دانش منحرف و به سوی بیخبری از خویش و شخصیت خود و یا بدبینی و بدگمانی به همه چیز خود و کشور خود، حتی فرهنگ و ادب و مآثر پرارزشی [سوق می‌داد]. [صحیفه‌های ج ۲۱: ۴۳۵-۴۳۴].

تهاجم به فرهنگ ملی و هویت ملی دیگر ملل، یکی از ابزارها و شیوه‌های سلب «خود» واقعی و جایگزینی «خود» دروغین می‌باشد. دانشگاهها با جایگاه مطلوبی که در تمام دنیا برای خود باز نموده است بهترین ابزار برای اجرای این ترفند می‌باشد.

تردیدی نیست که جهانخواران برای به دست آوردن مقاصد شوم خود و تحت ستم کشیدن مستضعفان جهان راهی بهتر از هجوم به فرهنگ و ادب کشورهای ضعیف ندارد. زیرا با تربیت غربی یا شرقی معلم و استاد است که دبستانها و دبیرستانها محلهایی می‌شوند مجهز برای تربیت غربی یا شرقی جوانهایی که دولتمردان و دست اندرکاران آتیة کشورهایند. و با اینگونه تربیت است که جوانان با گرایش به یکی از دو قطب قدرت، راه را برای مستکبرین جهان در به دام کشیدن کشورهای مستضعف به صورتی شایسته و بدون زحمت و دستیازی به سلاح‌های نظامی زنگزده باز می‌نمایند. برای آنان چه راهی بهتر از آنکه با دست قشری از بومی‌های هر کشور، ملتها را

بی سر و صدا بلکه با شوق و رغبت به سوی مقاصد آنان کشیده تا دسترنج ملتها و ذخایر کشورها را با عرض ارادت و ادب و قبول منت از اربابان تقدیم آنان نمایند. ضربه های مهلکی که بر کشور مظلوم ما در این پنجاه سال اخیر از دانشگاه و اساتید منحرفی که با تربیت غربی بر مراکز علم و تربیت حکمفرما بودند وارد آمد از سر نیزه رضاخان و پسرش وارد نشد. البته اساتید و معلمان متعددی بودند، لکن زمام امور در دست آنان نبود. ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودیها نجات نخواهیم یافت. اینان برپا دارندگان سلطه ابرقدرتها هستند و سرسپردگانی می باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند، و هم اکنون با تمام ورشکستگیها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی دارند [صحیفه امام ج ۱۵: ۱۱۶-۱۱۷].

امام با آگاهی از منابع و ذخایر عظیم حقوقی و مدنی در اسلام نسبت به بی توجهی های حاصله و در نتیجه عقب ماندگی و وابستگی ابراز تأسف شدید کرده و اظهار می داشتند:

هیچ ملتی نمی تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که ملتها خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانند، استقلال نمی توانند پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. همچو غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می کنند غیر از غرب هیچ خبری در هیچ جا نیست. و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج منشأ اکثر بدبختیهای ملتهاست [صحیفه امام ج ۱۲: ۱۴].

امام هیچ انگاری و احساس بی هویتی را تحمیلی می دانستند و نه اختیاری. چیزی که توسط شرق (شوروی) و غرب بر ما تحمیل شده است:

تبلیغات به ما تحمیل شده... است که خودتان هیچ نیستید، و هرچه هست آن شرق و غرب است. به جوانهای ما این را تحمیل کردند. این جوانهای ما، این جوانهای گول خورده ما، خودشان را گم کردند. الآن خودشان، خودشان نیستند. مغز آنها شده یک مغز شرقی یا یک مغز غربی. بیش از این

نمی‌توانند ادراک کنند. نمی‌توانند بفهمند، که ما هم خودمان کشوری هستیم؛ و ما هم خودمان باید استقلالی داشته باشیم؛ و ما خودمان هم فرهنگی باید داشته باشیم؛ و فرهنگ ما فرهنگ غنی است [صحیفه امام ج ۱۰: ۵۲].

ایشان با یادآوری قدرت مادی و معنوی مسلمین سعی در تحریک آنها در خودیابی و بازگشت به مجد و عظمت گذشته داشتند:

الحمدلله مسلمین، هم عده‌شان قریب یک میلیارد هست، و هم ممالکشان یک ممالکی است غنی، ثروتمند و هم افرادشان افراد لایق؛ لکن آنهایی که می‌خواهند در این ممالک حکومت کنند به واسطه تبلیغات سوئی که در طول چند صد سال تقریباً کرده‌اند و نفوذی که در دانشگاهها در جاهایی که مراکز تربیت انبای مسلمین است کرده‌اند، مسلمین را طوری کردند که از خودشان مأیوس شدند؛ یعنی خودشان را گم کردند. باید مسلمین جدیدت کنند مجد خودشان را پیدا کنند [صحیفه امام ج ۱۲: ۳۱۹].

حضرت امام معتقد بودند غریبها در راستای سلب هویت از ما ایرانیها و مسلمانان به هدف رسیدن به منافع مادی خود از شیوه‌هایی چون، غریزه کردن دانشگاهها، شستشوی مغزی جوانان، عقب راندن علوم ما، سلب اعتماد از جوانان، معرفی کردن ایرانیها به عنوان اشخاص نالایق، صدمه شخصیتی، وابستگی بومی، شکست روحی جوانان، تعلیمات انحرافی و رواج استفاده‌های ناصحیح از مظاهر تمدن غرب استفاده نمودند. ایجاد بدبینی بین خودمان در نتیجه تبلیغات سوء غریبها است. و یکی از مصیبت‌های بزرگی که برای این ملت بار آوردند اینکه ملت را نسبت به خودشان هم بدبین کردند... این یک مطلبی است که برای تبلیغاتی که اینها کردند، ما به خودمان هم حتی سوء ظن پیدا کردیم؛ یعنی خودمان هم باختیم خودمان را [صحیفه امام ج ۶: ۴۲۲].

به نظر می‌رسد مهمترین آسیب هویت ملی از منظر امام از خودیگانگی و از دست دادن اعتقاد و اعتماد به تواناییهای بومی و ملی باشد. ایرانیان مسلمان در طول تاریخ تواناییها و نبوغ خود را به اثبات رساندند و در این رهگذر، دیگر ملتها محتاج علم و دانش و فرآورده‌های علمی ایرانیان بوده‌اند.



تعبیر «گم کردن خودمان» در عبارات امام را باید در معنای خودباختگی جستجو نمود. نتیجه خودباختگی ضعف نفس در مقابل دیگری یا «غیر» می‌باشد و نتیجه همه این موارد، وابستگی در ابعاد گوناگون به غیر است.

غریزدگی نیز در همین راستا قابل تجزیه و تحلیل است. در این مبحث «غیر» در قالب «غرب» استعمارگر تجلی می‌یابد که بزرگترین خطر و تهدید برای جهان اسلام به شمار می‌رود. بنابراین امام خمینی ضمن سخن از آسیب مهمی که بر فرهنگ کشور و هویت فرهنگی کشور وارد شده می‌گوید که مبارزه با غریزدگی و پیامدهای آن (همچون خودباختگی و عدم توجه به توان و عزم ملی و از خود بیگانگی و...) و جایگزین کردن فرهنگ بومی-اسلامی و احیای هویت فرهنگی مهمترین استراتژی نوسازی فرهنگی بعد از انقلاب باید باشد. این استراتژی فرهنگی همواره توسط جریان احیاگران تفکر اسلامی از زمان سید جمال مطرح بوده و در دهه چهل نیز توسط نظریه پردازان اصلی این جنبش به منظور روشی برای تغییر در وضع موجود مورد استفاده قرار گرفته بود. به طوری که نگاهی به آثار جلال آل احمد، شریعتی، طالقانی و مطهری نشان می‌دهد که مبارزه با مسخ هویت فرهنگی بومی و تلاش برای احیای آن در اولویتهای مبارزاتی آنان جای دارد. جلال آل احمد با تشبیه غریزدگی به وبازدگی و طاعونزدگی که ریشه هویت ملی یک کشور را بر باد می‌دهد [ر.ک: آل احمد ۱۳۷۵] و شریعتی با طرح بازگشت به خویشتن [ر.ک: شریعتی ۱۳۷۵] این استراتژی را دنبال می‌کردند.

از سوی دیگر امام خمینی برخی از سنتهای غیر عقلایی در جوامع را عامل دیگر ضایعه آفرین برای فرهنگ کشور و هویت فرهنگی در کشور در سالهای گذشته می‌دانست. اصولاً وی مانند دیگر اصلاح طلبان مذهبی در کنار نقد ارزشهای غربی همواره به نقد ارزشهای سنتی نیز می‌پرداخت. ایشان در فرصتهای مختلف، نگرشی از اسلام را که به آن نگرش متحجرانه از اسلام لقب می‌داد مورد انتقاد قرار می‌داد و معتقد بود تحجرگرایی و عدم درک زمان و مکان یکی دیگر از مشکلات فرهنگی و موانع نهضت اسلامی است. وی به ناملایماتی که خود از سوی متحجران کشیده بود اشاره می‌کرد و می‌گفت: «[در نزد متحجران] یاد گرفتن زبان خارجی، کفر، و فلسفه و عرفان، گناه و شرک بشمار می‌رفت» [صحیفه امام ج ۲۱: ۲۷۹] و در جای دیگر فرمود: «گلوله حيله و مقدس مابی و تحجر بود... که هزار بار بیشتر از باروت و سرب جگر و جان را می‌سوخند».

[صحیفه امام ج ۲۱: ۲۸۰].

وی نگرشهای انحرافی از دین و مذهب را موجب رشد اسلامی می‌دانست که شعله‌های فریاد حق طلبانه مظلومان را خاموش می‌کرد. وی اسلام سرمایه‌داران، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین و راحت‌طلبان و اسلام رفاه و تجمل و اشرافیت ابوسفیانی و اسلام ملاهای کثیف درباری و اسلام مقدس نماهای بی‌شعور و اسلام پول و زور و فریب را محکوم می‌کرد و آن را عامل ذلت، زبونی، عقب ماندگی، محافظه‌کاری و مسخ ارزشهای معنوی و اخلاقی می‌دانست [صحیفه امام ج ۲۱: ۸۰].

وی با نقد اعتقادات موجود مسلمین معتقد بود:

اگر عمیقاً توجه کنید پی خواهید برد که مهمترین عامل انحطاط مسلمین دوری و بی‌خبری از تعالیم واقعی و حیات‌بخش اسلام است، اسلامی که در تاریک‌ترین ادوار تاریخ مشعشعترین و نورانی‌ترین تمدن‌ها را بوجود آورد و پیروان خود را به اوج عظمت و اقتدار و آقایی رسانید، و آن زمان که همان پیروان از آن تعالیم چشم پوشیدند و به روشی منحرف و قشری - که به اسم اسلامش نامیدند - گرویدند. طبیعی بود که عظمت و مجد دیرین خود را از دست داده به روز سیاه و تیره‌ای چون روزگار موجود بیفتند [صحیفه امام ج ۲: ۱۷۷].

بنابراین امام خمینی با نقد ارزشهای مذهبی موجود خواستار پیرایش آنها و درک اسلام واقعی بود که به نظر ایشان مطابق فطرت آدمی است.

در مجموع، امام خمینی ضمن انتقاد از وضعیت فرهنگی جامعه، طی دهه‌های قبل از انقلاب، عملکرد تجددگرایان را برای ایجاد تحول در حوزه فرهنگ و تحول در هویت فرهنگی کشور مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است فرهنگ کشور طی سالهای مذکور به وسیله این گروه از غربگرایان و در کنار آن تفکرات متحجرانه سنتی به شدت آسیب دیده است و هویت فرهنگی و هویت ملی مخدوشی را ایجاد کرده است که عدم اصلاح آن راه را برای هرگونه تحول و اصلاح واقعی انقلابی مسدود می‌کند.

## منابع فارسی

- آل احمد، جلال. (۱۳۷۵). *مخبرودگمی*. تهران: انتشارات فردوسی.
- امام خمینی، روح‌الله. *کشف الاسرار*.
- *در جستجوی راه از اسلام امام*. (۱۳۶۴). (فرهنگ و تعلیم و تربیت). تهران: امیرکبیر.
- شریعتی، علی. (۱۳۷۵). *مجموعه آثار*. تهران: انتشارات الهام.
- *صحیفه امام*. (۱۳۷۸). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- فوزی، یحیی. (۱۳۷۸). *مذهب و نوسازی در ایران*. دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران (پایان نامه دوره دکتری).
- گیلدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص*. ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- مطهری، مرتضی. (بی تا). *جامعه و تاریخ*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

## منابع لاتین

- Bergatta, Edger F. *Encyclopedia of Sociology*, Vol: 2, Macmillan Publishing Company.
- Inkeles, A. and D.H. Smith, *Becoming Modern*, Cambridge, Massachusset, Harvard Univ. Press 1979.
- Kuper, Adam, *The Social Science Encyclopedia*, London: Routledge.
- Randall Viky and Robin Theobald (1991). *Political Change and Underdevelopment*, London: Macmilan.
- Webster, Andrew (1990). *Introduction to the Sociology of Developmetn*, London: Macmilan.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی